



سپه‌ای زن
در
ادبِ حماسی
و
اساطیری ایران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

احمد محمدی



اگر به این تعریف از حماسه قانع باشیم که « حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال و مردانگی و افتخارات و بزرگیهای قومی یا مردمی باشد به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد»^۱ باید به این نکته توجه کنیم که ادب حماسی نه تنها وقایع جنگ و قهرمانیها و پیروزیهای ملتی را شرح می‌دهد، بلکه ناچار است که در مسیر زندگی طبیعی و عادی آن ملت پیش رود، زیرا که قهرمانان و مدافعان تمامیت و موجودیت سرزمین آنان باید از میان همان مردم برخیزند. این خصوصیت بویژه در ادب حماسی ایران دیده می‌شود که، همانند برخی از ملتها، با خدایانی سروکار نداشته‌اند که حب و بغض و عشق و کینه‌هایشان موجب سعادت و تیرمختی مردم بشود و در سر نوشت آنان مؤثر باشد.

در اجتماعی که حماسه‌های ایران را می‌سازد،

بشر و طبیعت در جای خود به‌عنوان مخلوق آفریدگاری واحد و متعالی و جدا از مخلوق خویش قرار گرفته‌اند که مسیر طبیعی خویش را طی می‌کنند و تابع سر نوشتی هستند که در ازلی برای آنان تعیین شده است. بنابراین حماسه‌های ایرانی تنها واقعه‌نگار جنگ و ستیز و توصیف‌کننده میدان نبرد نیستند. در حماسه‌های ایرانی مردم بنا بر طبیعت خویش زندگی می‌کنند، خور و خواب، زاد و ولد، و بالاخره همه فعالیت‌های طبیعی آنان جای خود را حفظ کرده‌اند، منتهی قهرمانان و بهلوانان و اشخاص ناستان بدتبع سرشت داستانهای حماسی از لحاظ ساخت جسمانی و حالات نفسانی و روحانی به گونه‌ای پرورده شده‌اند که

۱- دکتر ذبیح‌الله مظفر، حماسه‌سرایی در ایران.

انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ص ۳۰.



ما اختلاف دارد و طبیعتاً از هر جهت بازن امروزین فرق می‌کند.

در حماسه‌های ایرانی از شاهنامه حکیم طوس، که شاه‌نامه‌های حماسی است، گرفته تا ضعیف‌ترین آنها یعنی منظومه‌هایی از قبیل بانو گسب‌نامه و جز آنها، پای زن به عنوان یک فرد جامعه‌که وظایفی به عهده دارد به میان کشیده شده و سیمای وی بنا بر نیاز به گونه‌هایی توصیف شده است که سه جنبه اصلی را شامل می‌شود:

- ۱ - وصف اندام زن
- ۲ - خصوصیات روحانی و نفسانی زن
- ۳ - مقام و موقعیت زن در اجتماع

۱ - وصف اندام زن

معیار زیبایی و زشتی اندام یک زن به هر حال متغیر است و متناسب با ادواق مختلف. در یک جامعه بنا بر ارزشهایی که از زیبایی به دست می‌دهند زنی زیباتر است که شاید در جامعه دیگر زشت و پادست کم ناقص باشد و حتی در یک جامعه واحد تشخیص زیبایی از زشتی در میان مردم با اختلاف‌هایی روبرو می‌شود. در دیگرگون ساختن این معیار زمان بسیار مؤثر

عافوق طبیعت انسان عادی و معمولی قرار می‌گیرند و به Myth تبدیل می‌شوند.

پس اگر بگوییم که در حماسه‌های ایرانی زن همان ارزشی را دارد که در یک جامعه باید داشته باشد، یعنی مکمل مرد باشد، گاه عاشق شود و گاه معشوق، گاه در زیبایی به کمال باشد و گاه در زشتی، بعضی از آنها از خصوصیات نیک انسانی برخوردار باشند و بعضی دیگر به پلیدی و درنده‌خویی مشهور، چیزی برخلاف طبیعت حماسه‌های ایرانی نگفته‌ایم و سه حقیقت قول دکتر اسلامی ندوشن را با کمی توسع در مطلب تأیید کرده‌ایم که وجود زن به ماجراهای حماسی ایران «لطف و گرمی و نازکی و رنگارنگی» خاصی می‌بخشد.

در ادب حماسی و اساطیری ایران، همچنانکه در جوامع مختلف دیده می‌شود زن همان‌سینا و همان نقشی را دارد که یک زن باید داشته باشد، یا همسر است یا دختر خانواده، یا در خانواده‌ی اشرافی زندگی می‌کند و یا در میان طبقات دیگر و طبعاً هر یک وظیفه‌هایی را به عهده دارند که باید انجام دهند. اندام زن، نفسانیات زن و نقش وی در جامعه حماسی همچنان بررسی می‌شود که در جوامع طبیعی و عادی. تنها تفاوت در این میان توصیف شاعرانه است که با بازگویی سرگذشت او همراه شده و شعر حماسی بنا به سرشت خود پرده‌ای از غلو و اغراق بر توصیفی که از وی در زمینه‌های گوناگون می‌شود کشیده است و چون این پرده از این توصیف برگرفته شود بی‌شک همان زنی را می‌بینیم که در اطراف ما زندگی می‌کند و تنها فرق این دو در آن است که سیمای زن در ادب حماسی مربوط به عهده‌ی است که هزاران سال با زمان

۴ - ر. ش.؛ مقاله دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، تحت عنوان زن در شاهنامه، مجموعه سخنرانی‌های نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، مهرماه ۱۳۵۰، ص ۲۴.

است، چنانکه در هیچ يك از جوامع موجود معیار زیبایی و زشتی همه آتیهایی نیست که در يك قرن پیش بوده است. در همین ایران ما از قرن‌ها پیش در شعر فارسی زیبایی زن توصیف شده است اما اگر توصیف شاعران دوره‌های مختلف شعر فارسی را يك يك بدنبال هم قرار دهیم می‌بینیم که شکل و اندازهٔ هریک از اجزاء بدن زن برای زیبا بودن در تحول بوده، همچنانکه خود شعر در تحول بوده است، زیرا ذوق آدمی مثل فکرش در تحول است.

ممکن است در يك زمان واحد و در يك جامعهٔ واحد معیار مردم از لحاظ درك زیبایی و زشتی فرق کند و معشوق یکی باشد آنکه به تدریك دیگری زشت می‌نماید. اما به هر تقدیر هر دو دوری برای درك زیبایی و زشتی معیاری خاص دارد که ما آن را معیار زمان می‌نامیم. گرچه در این زمان واحد اجزاء بدن برای توصیف ممکن است به چیزهای متعدد تشبیه شود مثلاً ابرو گاهی به کمان و گاهی به هلال ماه لیکن بهر حال هدف به دست دادن معیاری واحد است و آن شگفتی بودن ابروست. مقصود آن است که در آثار حماسی ایرانی به طور کلی زیبایی اندام زن با معیاری واحد و اغلب با تشبیهات یکسان توصیف شده است و گاه اگر اختلافی در به کار بردن «مشبه به» برای اجزای بدن در میان شعر شاعران حماسی یافته می‌شود، مربوط است به ارزش‌های ذوقی شاعر و میزان قدرت شاعری او و بی‌شک در این باب هم فردوسی مثل همهٔ موارد دیگر، به عنوان يك توصیف حماسی از زن، گوی سبقت ربوده است و به دنبال او اسدی طوسی، از این دو که بگذریم دیگران ریزه خواران خوان فردوسی‌اند با این اختلاف که غالباً بی‌ذوقی کرده و تشبیهات

باز دو خنکی بر آنها افزوده‌اند.

در شاهنامه فردوسی زن همجا وجود دارد، همچنانکه باید وجود داشته باشد. این زن که در داستانهای شاهنامه آمده است گاه بسیار زیباست و گاه عادی و گاه زشت. دربارهٔ زنان عادی و زشت حکیم طوس وقت خود را صرف نکرده است تا چنانکه باید زشتی او را بر ملا سازد. جز آنکه در توصیف زن جادوگری که در هفتخوان بر اسفندیار ظاهر می‌شود و اتفاقاً برای به دام انداختن اسفندیار خود را به صورت دختری زیبا آراسته و به قول فردوسی چون یکی ترك خوب روی با روی چون دیبای چینی و موی همانند مشک، بالایی سرو و روی خورشیدگون که موی مشکین خود را تا پای فرو هشته بود به نزد اسفندیار می‌آید.

این زن زشت با آنکه قصد کشتن بزرگترین قهرمان ایران، شاهزادهٔ مقدس و حامی دین زرتشت را داشته است در شاهنامه فقط توسط دو بیت در آغاز و پایان سرگذشتش توصیف می‌شود، یکجا در آغاز چنین می‌آید:

پراژنگ روی و بدآیین و زشت
بدان تیرگی جان و بیها نوشت^۳

و بالاخره در انجام کارش وقتی اسفندیار او را می‌شناسد و زنجیری که زرتشت بر بازوی او بسته بود به گردن زن می‌افکند و بدو امر می‌کند که سیمای

۳ - شاهنامهٔ فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۳، ص ۱۴۰۲.

واقعیش را نشان دهد. بدین صورت وصف می شود که
به زنجیر شد گنده پیری تپاه

سرو موی چون برف و رویی سیاه^۴

و دیگر هیچ. در داستان سودابه و سیاوش هم فردوسی
وقتی به توصیف زن آبتی می رسد، کسه به دستور
سودابه سقط جنین می کند تا سودابه بچه های سقط شده
را از آن خود بنامد و سیاوش را بدنام کند، به تندمی
می گذرد و به این دو بیت قانع می شود که:

زنی بود با او به پرده درون

پز از چاره و رنگ و بند و قسوق

گران بود و اندر شکم بچه داشت

همی از گرانی به سختی گذاشت

ترا این دو بیت می بینیم که هیچ معلوم نمی شود آیا
جنین زنی باید زشت باشد یا زیبا و یا معمولی
و عادی.

توصیف زیبایی اندام زن در شاهنامه بنا بر
سرشت و طبیعت هر داستانی فرق می کند. در
یک وقت انگیزه خلق داستان عشق است -

عشقی که در محیط حماسی پیدا می شود و قهرمانهای
حماسه را بسخود مشغول می دارد - و یک وقت انگیزه

خلق داستان موضوعات دیگری است از قبیل نبرد
برای بقای ملیت، و یک وقت داستانی حماسی خلق
می شود باز میندهای تراژدی مثل داستان رستم و سهراب.

در همه این داستانها وصف زیبایی اندام زن به یک
شکل نیامده در بعضیها شاعر ما مدتی وقت خود را
صرف کرده و به توصیف اندام زن پرداخته مثل وصف
اندام رودابه در داستان زال و رودابه که داستانی
است باز مینه عشقی و غرض بیان حال این دو تن است

به عنوان عاشق و معشوق و ازدواج آنها. لیکن در
بعضی داستانها از آنجا که غرض و غایت خلق داستان
چیز دیگری جز عشق بوده و عشق و ازدواج دو تن
مقدمه ای برای ورود به اصل داستان قرار می گرفته
است توصیفی کوتاه از اندام زن شده و بدام عمل
پرداخته است چنانکه در وصف کنایون دختر قیصر
می بینیم.

از شاهنامه فردوسی که بگذریم آثار حماسی
دیگری به نظم آمده است که گرچه هیچکدام به پای
شاهنامه نمی رسند ولی هر یک به نوع خود جایی در
میان ادب حماسی ما دارند. مثل کرشاسنامه اسدی
طوسی، بیزونامه، بهمن نامه، بانو گناسب نامه،
فرمان نامه و جز آنها.

همه این آثار اصولاً چه در خط داستان نر دازی
و چه در نوع داستان شاهنامه اختلاف قاضی دارند.

چه اولاً شاهنامه مجموعه ایست از شرح پهلوانیها
و قهرمانیها و زندگی ملتی از آغاز وجود آن ملت

تا سقوط شاهنشاهی ساسانی به دست اعراب و حال
آنکه در این داستانهای حماسی ما متعلق می شود به
سرگذشت قهرمانانی از میان پهلوانیهای حماسی ایران

که اکثر آنان با قهرمانیهای شاهنامه ارتباط مستقیم
دارند. مثلاً کرشاسپ که سرگذشتش در کرشاسنامه

اسدی طوسی آمده است نیای اعلا می رستم است یا
برزو که منظومه بی به نام وی در شرح زندگی
و پهلوانیهای او آمده است پسر سهراب و نواده
رستم است و همینطور بانو گناسب دختر رستم، زن



خواهران جمشید، دختران سرو پادشاه یمن، تهینه، سودابه، منیژه، کتایون، زودابه، سیندخت، گردآفرید، فرنگیس، جریره، مادر سیاوش، گن شهر زن پیران، گردویه خواهر بهرام چوبین، پورانده، آرمیدخت، روشنگ دختر دارا، و چه بسیار دیگر که برشمرده‌شان موجب طول کلام می‌شود.

هریک از این زنان در شاهنامه دورانی دارند و کروفری و وظایفی را به‌عهده دارند و انجام می‌دهند که در هر جامعه‌ی زن انجام می‌دهد. و به جز گرد آفرید و گردویه خواهر بهرام چوبین که دلاور و جنگجو و به‌حقیقت زن میدان جنگند بقیه در مسیر داستان‌ها نقش واقعی زنی را به‌عنوان دختر خانواده، همسر و بالاخره مادر به‌عهده دارند. و هر یک از آنها به‌نحوی توصیف شده‌اند. اما از میان آنان که زیبایی‌های اندامشان وصف شده است فردوسی به رودابه بیش از سایر زنان شاهنامه پرداخته است چنانکه به‌یک مورد قناعت نکرده و هر کجا به‌مناسبت از زیبایی‌های او سخن گفته است. فردوسی در اوایل داستان از زبان یکی از نامداران دستگاه زال رودابه را چنین توصیف می‌کند:

پس پرده او یکی دخترست
که رویش ز خورشید روشنترست
ز سر تا به پایش به کردار عاج
بدرخ چون بهشت و به بالا چو ساج
بر آن سفت سپین دو مشکین گمند
سرش گشته چون حلقه پای بند

گیو و مادر بیژن است.

ثانیاً - پس از شاهنامه هرکس دست به‌نظم یکی از داستانهای ملی ایران زد ظاهراً بنا بر پسند زمان و یا هر علت دیگری سرگذشت قهرمان داستان را با مقدار زیادی توصیف از عجایب مخلوقات همراه کرد به‌گونه‌ی که قسمت اعظم داستان را شرح عجایب و غرایب موجودات و اعمال و افعال جن و پریزاد و جادوگران شامل شد، و پهلوان داستان را با چنین موجوداتی درگیر کرد و از آن گذشته پهلوان معمولاً مردی بود زن‌باره که به‌هر نحیتی پای می‌نهاد زنی عاشق او می‌شد و حادثه‌ی می‌آفرید یا او عاشق زنی می‌گردید و برای به‌دست آوردنش به‌دام حوادث می‌افتاد و از خود قهرمانیها نشان می‌داد، در عین حال که برای استقلال و حفظ سرزمینش نیز ششپرسی می‌زد. بنابراین وصف زیبایی زن، در چنین آفری با شاهنامه فرق کلی پیدا می‌کند. این فرق البته از جهت معیار زیبایی نیست - زیرا که به‌هر حال، در توصیف حماسی از زیبایی زن، استاد طوسی راهبر آنان بوده و آلات و ادوات چنین توصیفی را به آنان داده است - بلکه مقصود از این اختلاف طول کلام و صرف وقت تام است برای بهتر و بیشتر نمایاندن زیبایی‌ها و زشتیهای اندام زن و اتفاقاً برعکس شاهنامه در داستانهایی مثل بز زونامه که سروکار بیشتری با پریان و اجنه و جادوگران داشته‌اند زنان زشت به‌طور کامل وصف شده‌اند.

در شاهنامه فردوسی چنانکه آمد از زنان بسیار نام برده شده است که معروفترین و مؤثرترین آنان عبارتند از:

فرانگ مادر فریدون، شهرناز و ارنواز

رخاشن چو گلنار و لب ناردان

ز سیمین برش رسته دو ناردان

دو چشمش بسان دو نرگس به باغ

مژه تیرگی برده از پسر زاغ

دو ابرو بسان گمان طراز

بر و توز پوشیده از مشک ناز

اگر ماه جویی همه روی اوست

و گر مشک بویی همه موی اوست

سر زلف و جعدش چو مشکین زره

فکندهست گویی گره بر گره

ده انگشت برسان سیمین قلم

برو کرده از غالیه صد رقم

بهشتیست سرتاسر آراسته

پر آرایش و رامش و خواسته

ترا زبید ای ناهور پهلوان

که مانند ماهست بر آسمان

و این توصیف چنان بود که زال نادیده عاشق او شد.

و باز جای دیگر از قول کنیزك رودابه، وی ز

چنین توصیف می کند .

که ماهیست مهرب را در سرای

به يك سر ز شاه تو برتر به پای

به بالای ساجست و همرنگ عاج

یکی ایزدی بر سر از مشک تاج

دو نرگس دژم و دو ابرو به خم

ستون دو ابرو چو سیمین قلم

دهانش به تنگی دل مستمند

سر زلف چو حلقه پای بند

دو جادوش پر خواب و پر آبروی

پر از لاله رخسار و چون مشک موی

نفس را مگر بر لبش راه نیست

چنو در جهان نیز يك ماه نیست

زن معروف دیگری که اندامش به زیبایی در شاهنامه

مکرر و تقریباً به تفصیل وصف شده سودابه است که

فردوسی یکجا از چشم کاوس شاه او را چنین توصیف

می کند .

چو آمد به نزدیک کاوس شاه

دل آرای و آن خوب چهر سپاه

ز هودج بر آمد یکی ماه نو

چو آراسته شاه بر گاه نو

ز مشک سیه کرده بر گل نگار

فرو هشته بر غالیه گوشوار

دو یاقوت رخشان دو نرگس دژم

ستون دو ابرو چو سیمین قلم

دو ابرو به مانند چاچی کمان

کز خسته گشتی دل مردمان

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تعمیته هم از زنانی است که در وصفش فردوسی

هنر به کار برده و می توان گفت که هیچیک از توصیفات

۵ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی،

چاپ تهران ۱۳۲۵، ج ۱، ص ۱۳۴ .

۶ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی،

چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۱، ص ۱۲۰ .

۷ - شاهنامه فردوسی، ج ۱، ص ۳۲۲ .



این است که در داستان بیژن و منیژه با آنکه بر شمر دن
زیبایی های منیژه بنا بر طبیعت داستان ضرورت داشته
است سخنی از آن جز در يك بيت از قول گر گین
به میان نمی آید .

چنانکه آمد شاهنامه در وصف زیبایی زنان همه
جا رعایت مقتضای حال و مقام را کرده است ، مثلاً
وقتی به گرد آفرید می رسد همه دقت او به جانب
زورمندی و جنگ آوری دختر معطوف می گردد و او
را به نوعی دیگر وصف می کند زیرا در اینجا قصد
دارد که زن ایرانی را از جهت دلآوری توصیف کند .

زنی بود برسان گردی سوار
همیشه به جنگ اندرون نامدار
کجا نام او بود گرد آفرید
که چون او به جنگ اندرون کسی ندید
چنان ننگش آمد ز کار هجیر
که شد لاله رنگش به کردار خیر
پوشید برع سواران به جنگ
نبود اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو به زیر زره
بزد بر سر ترك رومی گره
و آنگاه که سهراب «خود» را از سر گرد آفرید
برمی گیرد فقط بایک تشبیه ساده روی زیبای او را
وصف می کند که

شاهنامه درباره زیبایی زن بدین پایه از هنرمندی
نمی رسد :

... پس بنده اندر یکی عاه روی
چو خورشید تابنده پررنگ و بوی
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند
به بالا به کردار سرو بلند
دو رخ چون عقیق یمانی به رنگ
دهان چون دل عاشقان گشته تنگ
دو برگ گاش سوسن می سرشت
دو شمشاد عنبر فروش از بهشت
بناگوش تابنده خورشید وار
فرو هشته زو حلقه گوشوار
لبان از طبرز و زبان از شکر
دهانش مکلل به در و گهر
ستاره نهان کرده زیر عقیق
تو گفتمی ورا زهره آمد رفیق
روانش خرد بود و تن جان پاک
تو گفتمی که بهره ندارد ز خاک
ازو رستم شیر دل خیره ماند
برو برجهان آفرین را بخواند
ش ج ۱ ص ۳۸۸

کتابیون دختر قیصر و فرنگیس دختر افراسیاب
هم زیبا هستند و زیبایی آنان به تناسب موضوع چند
بيت از شاهنامه را به خود مخصوص کرده است
و به هر حال هر يك از این پوشیدگان شبستان شاهنامه
به گونه ای زیبا و درخور توصیف اند ، اما تعجب در

۸ - شاهنامه فردوسی ، به کوشش محمد دبیرسیاقی ،
چاپ تهران ۱۳۳۵ ، ج ۱ ، ص ۳۸۸ .
۹ - شاهنامه فردوسی ، به کوشش محمد دبیرسیاقی ،
چاپ تهران ۱۳۳۵ ، ج ۱ ، ص ۳۹۸ .

رها شد ز بند زره موی او
درخشان چو خورشیدش روی او

و سپس سهراب را محو دلاوری زن ایرانی می‌کند
نه زیبایی زنانه‌اش .

بدانست سهراب کو دخترست

سر و موی او از در افسرست

شگفت آمدش گفت ز ایران سپاه

چنین دختر آید به آوردگاہ

سواران جنگی به روز نبرد

همانا به ابر اندر آرند گرد

زنان‌شان چنین اند ز ایرانیان

چگونه گردان جنگ آوران...^{۱۰}

در کرشننامه اسدی طوسی هم زن زیباروی کم
نیست و از میان آنان دختر کورنگ شاه که جمشید را
به باغ خویش پناه می‌دهد و بالاخره همسرش می‌شود.^{۱۱}
مهمتر است از آن جهت که عامل اصلی ساخت داستان
به شمار می‌رود و عشق او به جمشید است که منجر
به تولد سیدسب پدر کرشاسب می‌شود. اسدی در وصف
این دختر چنین می‌آورد که :

یکی دخترش بود کر دلبری

بری را به رخ کردی از دلبری

شهبان چو بستان ز دیدار اوی

ز زلفش مشکوی مشکین به بوی

به کاخ اندرون بت به مجلس بهار

در ایران نگار و به میدان سوار

عشش مشکای و شکر می‌فروش
دو نرگس کمانکش دو گل درع‌پوش
زوانرا به شمشاد پیونده رنج
خرد را به مرجان گوینده گنج
شده سال آن سرو آراسته
سه پیش از شب ماه ناکاسته
یلی گشته مردانه و شیرزن
سواری سپردار و شمشیرزن...^{۱۱}

در اوستا فرشته ناهید (آناهیتا) که نگهبان
آب است و کسی است که نطفه همه مردان را پاک
می‌کند و مسمی همه زنان را برای زایش پاک می‌کند
و زایش همه زنان را آسان می‌سازد و (به پستان)
همه زنان آبستن در موقع لازم شیر می‌دهد.^{۱۲} در عالم
جسمانی به صورت دختری جوان و برومند جلوه
می‌کند. زیبایی این دختر در آبان یشت چنین توصیف
شده است :

اودو سوزگه ناهید از طرف آفریدگار مزدا
برخاست به حقیقت دختری است با بازوان زیبا و سفید
که شیر می‌ماند اسب، بلند بالا، خوش اندام درخشان،
کمربند به میان بسته تاسینه‌هایش ترکیب زیبا بگیرد
و مطبوع واقع شود، راست بالا آزاده نژاد و شریف
که یک جبهه قیمتی پرچین زرین دربر دارد از قوزک
با به پایین کفشهای درخشان پوشیده و آنها را با

۱۰ - شاهنامه فردوسی، ج ۱، ص ۴۰۰ .

۱۱ - کرشننامه اسدی طوسی، به اهتمام حبیب یقانی :

ص ۲۲ و ۲۳ .

۱۲ - بورداد، پنجاه، ۱، آبان یشت، کرده، ۱، بند ۲ .



۲ - خصوصیات روحانی و نفسانی زن

فردوسی در چهاربیت زن را به عنوان يك همسر و از جمیع جهات چنین توصیف می کند که :

چنان دان که چاره نباشد ز جفت
ز پوشیدن و خورد و جای نهفت
اگر پارسا باشد و رایزن
یکی گنج باشد پراکنده زن
به ویژه که باشد به بالا بلند
فرو هشته تا پای مشکین کمند
خرمندی و با دانش و رای و شرم
سخن گفتن خوب و آوای نرم^{۱۳}

و در جای دیگر می آورد که :

به سه چیز باشد زنان را بهی
که باشند زیبایی تخت مهی
یکی آنکه با شرم و با خواستست
که جفتش بد و خانه آراستست
دیگر آنکه فرخ پسر زاید اوی
ز شوی خجسته بیفزاید اوی

بندهای زرین محکم بسته ، برسم نردست بایک
گوشواره چهار گوشه زرین ، طوقی به دور گلو ،
تاجی زرین هشت گوشه بسان چرخ ساخته شده و از آن
چنبری در پیش آمد و با صد ستاره آراسته شده و با
نوازه ها زینت یافته در بالای سرش گذارده است
و جامه بی از پوست ببر ماده دربر دارد ، نازنین و بسیار
نیرومند روان است^{۱۳} .

در کتاب خسرو قبادان آمده است که زن باید:
« به منش مرد دوست باشد ، برش بهن ، پایش
کوچک ، میان باریک ، زیر پای گشاده ، انگشتان
دراز ، اندامش نرم و پیچیده ، به پستان ، ناخنش
برقین ، گونه اش انارین ، چشمش بادامین ، لب
سبدین ، ابرو طاق ، دندان سپید و تر و خوشای ،
گیسو سیاه و دراز و بهیستر مردان سخن بشرمانه
نگوید^{۱۴} .

و بنا بر قول کرستن سن در یک رساله پهلوی
زیبایی زن چنین توصیف شده است:
« بهترین زن آن است که پیوسته در اندیشه
عشق و محبت مرد باشد ، اما از حیث اندام و هیئت
نیکوترین زنان کسی است که بالایی میانه و سینه بی
فراخ و سر و سرین و گردنی خوش ساخت و پاهایی
خرد و کمبری باریک و کف پایی مقعر و انگشتانی
کشیده و تنی نرم و استوار دارد ، باید که پستانش
چون به و ناخنش چون برف سفید و رنگش سرخ
چون انار و چشمش بادامی و نرم مانند کرک بره
و ابروانش چون کمان و دندانهایش سفید و ظریف
و گیسوانش دراز و سیاه مایل به سرخی باشد و هرگز
گستاخ سخن نراند^{۱۵} .

۱۳ - پورداود، یشتها ج ۱ ، آبان پشت ، کرده ۱ ،
بند ۷ و ۱۵ ، کرده ۱۶ بند ۶۴ و ۱۷۸ ، کرده ۲۴ بند ۱۰۲ ،
کرده ۳۰ بند ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۱۲۹ .
۱۴ - به نقل از مرتضی راوندی ، تاریخ اجتماعی ایران
ج ۱ ، ص ۶۶۶ .
۱۵ - تاریخ کرستن سن ، ص ۴۹۶ به نقل از مرتضی
راوندی ، تاریخ اجتماعی ایران ، ج ۱ ، ص ۶۶۳ .
۱۶ - شاهنامه فردوسی ، بدکوش محمد دبیرسیاقی .

سه دیگر که بالا و رویش بود

به پوشیدگی نیز مویش بود^{۱۷}

و نیز آن زن بی‌شرمی که بدزبان و ناسزاگویی
باشد به ویژه به شوهر خویش، عذابش در آن جهان
بدینگونه توصیف شده است:

«دیدم روان زنی که زبان به گردن همی کشید
و در هوا آویخته بود پرسیدم این روان از که است،
سروش پاك و ایزد آذر گفتند که این روان آن بدکار
زن است که به گیتی شوی و سرور خود را پست انگاشت
و نفرین کرد و دشنام داد و پاسخگویی کرد»^{۲۰}.

اما از نظر اساطیر ایرانی زن موجودی است که
باید او را مراقبت و حفاظت کرد چنانکه در مینوی خرد
آمده است که «پرسید دانا از مینوی خرد که کسرا
بیشتر مراقبت باید کرد. مینوی خرد پاسخ کرد که
پسر یزدا، زن مستور و آتش»^{۲۱}.

این مراقبت و حفاظت و توجه شدید به پوشیده
بودن دختر و منع او از معاشرت با مردان بی‌شک
موجب محرومیت جنسی می‌شده است که اغلب نتایجی
ناگوار پیش می‌آورده. و به هر حال دختران را وادار
می‌کرده است که برای رسیدن به مرد در اظهار عشق
پیشقدم شوند و به قول افراسیاب ننگ بر درگاه پدر
باقی گذارند، در شاهنامه استک طوس به جز در چند
مورد همه جا می‌بینیم که دختران در اظهار عشق

بنابر این می‌بینیم که یکی از مهمترین خصوصیات
نفسانی زن در ساخت شخصیت وی داشتن شرم و پوشیده
موی بودن است در همه داستانهای حماسی و آثار
اساطیری ایرانیان به این دو صفت زن را ستوده‌اند
و در همه جا می‌بینیم که زنان به ویژه در میان طبقه
اشراف از مردان جدا و در حرمسرا زندگی می‌کرده
و روی خود را می‌پوشانیده‌اند. تنگین ترکار زن آن
بوده است که از پرده درافتد و حتی نامش بر دیگران
فاش شود. افراسیاب چون آگاه می‌شود که منیژه،
بیژن را به حرمسرا برده و در میان پوشیده‌گانش
بهمیخوارگی نشانده است باخشی فراوان می‌گوید:

نیینی کرین بی هنر دخترم

چه رسوایی آمد به پیران سرم

همه نام پوشیده رویان من

ز پرده بگسترده بر لخمین

کرین ننگ تا جاودان بر دم

بخندند همه کشور و لشکر^{۱۸}

بنابه متدرجات اردو ویر اقامه زنی که به شوی
خویش خیانت کند در آن جهان به عذابی سخت دچار
می‌شود چنانکه می‌گوید: «دیدم روان زنی که
به پستان آویخته . . . پرسیدم که این تن چه گناه
کرد که روان این‌گونه پادافراه برد، سروش پاك
و ایزد آذر گفتند که این روان آن بدکار زن است که
به گیتی شوهر خود را زها کرد و تن به مرد بیگانه
داد»^{۱۹}.

۱۷ - چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۵، ص ۲۰۷۳.

۱۸ - شاهنامه فردوسی، بدکوش محمد دبیرسیاقی،

چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۵، ص ۲۵۳۸.

۱۹ - شاهنامه فردوسی، ج ۲، ص ۹۲۷.

۲۰ - ارداویرافنامه، ترجمه دکتر عقیقی فرگرد، ۲۴.

۲۱ - ارداویرافنامه، ترجمه دکتر عقیقی فرگرد، ۲۶.

۲۱ - به نقل از مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران،

ج ۱، ص ۶۶۶.



پیشقدم می‌شوند و تدبیری می‌اندیشند تا مرد را به دست آورند.

کتایون دختر قیصر گشتاسپ را در خواب می‌بیند و بدو اظهار عشق می‌کند و او را از میان جمع برمی‌گزیند. و سرانجام برای به دست آوردن معشوق از تمامی امتیازات درباری دست می‌شویید با گرسنگی و ناداری می‌سازد تا در کنار مرد دلخواهش باشد. منیژه به محض آنکه بیژن را از دور می‌بیند «به یکدل نه بلکه به صد دل» عاشق وی می‌شود و بی‌تلافی وقت برای به دست آوردنش اقدام می‌کند دایه را به نزدش می‌فرستد تا به هر طریق بیژن را با خود به سرپرده منیژه آورد، البته ذکاوت دایه سبب می‌شود که بیژن تقاضای دیدار کند لیکن با تمام این احوال منیژه هیچ توانایی خودداری ندارد و به محض ورود بیژن بی‌هیچ مقدمه‌یی او را در آغوش می‌گیرد.

... سوی خیمه تخت افراسیاب
پیاده همی گام زد بافتاب
به پرده در آمد چو سرو بلند
میانش به زرین کمر کرده بند
منیژه بیامد گرفتش به سر
گشاد از میانش کیانی کمر ... ۲۲

و کار گستاخی را به جای می‌رساند که برای بهره‌وری از بیژن او را پادار و خواب می‌کند و با خود به حرمرای افراسیاب می‌برد و رسوایی عجیب در حرمرایا به بار می‌آورد.

چو هنگام رفتن قرار آمدش
به دیدار بیژن نیاز آمدش ...

... بفرمود تا داروی هوش بر
پرستنده آمیخت با نوش بر
بدادند، چون خورد، شد هر دمست
ابی خویشان سرش بنهاد پست
عماری بسیجید و رفتن به راه
هر آن خفته را اندران جایگاه ...
... چو آمد به نزدیک شهر اندرا
پوشید بر خفته بر چاد را
نهفته به کاخ اندر آمد به شب
به بیگانگان هیچ نگشاد لب
به ایوان پیارانش جای خوب
به بیداری بیژن آمد شتاب
در افکند داروی هوش به گوش
بدان تا به جای خود آیدش هوش ... ۲۳

و چون بیژن به هوش می‌آید و خود را در ایوان افراسیاب می‌بیند بر خود می‌پیچد و بخدای پناه می‌برد و به گرگین ناسزا می‌گوید که چنین رسوایی را به بار آورده است.
اما منیژه بی‌هیچ باکی او را دلداری می‌دهد، خوان می‌گسترده و بریچهرگان را از هر گوشه بی می‌خواند تا بزم آرایی کنند و شب و روز را به شادی بگذرانند. توصیف این مجلس و وضعیت بیژن در آن هنگام که گرسیوز وارد می‌شود بجاست که از زبان فردوسی گفته شود.

۲۲ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۹۳۹.
۲۳ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۹۴۰ - ۹۳۹.

چو گرسوز آن کاخ در بسته دید
 می و غلغل و نوش پیوسته دید
 بز دست و بر کند بندش ز جای
 بجست از در اندر میان سرای
 ز در چون به بیژن بر افکند چشم
 بجوشید خورش برو بر زخشم
 در آن خانه سیمد پرستنده بود
 همه با رباب و نبید و سرود
 چو بیژن نشسته میان زنان
 به لب بر می سرخ و شادی کنان
 خروشنده گرسوز آنگه بدرد
 که ای خویش نشناس ناپاک مرد
 فتادی به جنگال شیر ژبان
 کجا برد خواهی تو جان زین میان
 بیچید بر خویشتن بیژنا
 که چون رزم سازم برهنه تن... ۲۴

سخن کوتاه گستاخی در عشق ورزی با مردان
 تنها خصیصهٔ منیژه نیست، سودابه زن شوهر دار
 می خواهد که با ناپسری خود عشق ورزی کند و برای
 به دست آوردن سیاوش به هر حيله یی دست می زند،
 کنیزك اردوان چون اردشیر را از دور می بیند،
 شبانه با کمند از دیوار قصر فرود می آید و به بالین
 مرد جوان می رود. و در کراسبنا تمه اسدی هم وضعیت
 عشق بازی دختر کورنگ شاه به گونه یی توصیف شده
 است که اعمال منیژه را به یاد می آورد. همین
 مردجویی زن است که اغلب او را به دسیسه و حيله
 و خیانت و حتی کشتن پدر و از میان بردن دودمان
 و خانواده وا می دارد.

مهر همهٔ این خیانتکاران سودابه است که
 به شوی خیانت می کند و موجب کشته شدن سیاوش
 می شود و همه داستان او را خوب می دانیم. مالکه
 دختر طائر عرب شاپور ذوالکفرا را از دور می بیند
 و بدو عاشق می شود و صریح به شاپور پیغام می دهد که
 اگر همخواه او شود در نژ را بروی لشکر وی باز
 خواهد کرد تا وارد شوند و نژ را تسخیر کنند و
 چنین هم می کند و موجب آن می گردد که پدرش
 به دست شاپور کشته شود.^{۲۵}

در اینجا يك سوال پیش می آید و آن اینست که
 آیا همه این زنان در این دسایس و خیانت ها مقصر
 بوده اند و باید آنان را گناهکار شمرد؟
 اینکه ما دربارهٔ سودابه کاملاً یکطرفه قضایات
 می کنیم از آن جهت است که اعمالش مقدمه یی بوده
 است برای قتل سیاوش که شاهزاده یی بی گناه و مورد
 احترام و تقدیس مردم بوده است. سیاوش در جنگ
 و سینه به سینه دشمن کشته نشد تا در ردیف پهلوانان
 شاهنامه در آید یعنی به زعم مردم مردی باشد که آتش
 جنگ بر آفرود عده یی را بکشد و خود نیز کشته شود
 و به عنوان قهرمانی که مردانه کشته شده است داستان
 در سینه مردم ضبط شود. سیاوش از جنگ و خونریزی
 و هر آنچه با انسانیت و مردمی مغایرت داشته بیزار
 بوده است اگر به جنگ می رود آغازگر نیست بلکه

۲۴ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی،

چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۹۴۲ - ۹۴۱.

۲۵ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی،

چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۱۷۷۳ به بعد.



می‌شماریم و اقدام این دختر را به نوعی خوش آیند
توجیه می‌کنیم. تفاوت کار این دو بر آن است که
سودابه زنی شوهردار بوده و مالکه دختری آزاد،
اما این آزادی به نظر من فقط در حد عشقبازی وی
بapak مرد می‌تواند بی‌عیب توجیه شود نه آنکه
بر آوردن نیاز جنسی او همراه باشد با خیانت به کشور
و پدرش. پس باید گفت که در این موقعیت سودابه
شوزیخت و مالکه بختیار بوده است.

غرض از پیش کشیدن این بحث در آن نیست که
واقعا سودابه را در اینجا محاکمه و تبرئه کنیم، بلکه
منظور يك تحليل جامعه شناختی و يك بررسی
روانشناختی است. بی‌هیچ شبهه‌ی صحه می‌گذاریم
که خیانت به شوهر و همخوابگی با پسر شوهر کاری
بسیار زشت است و نفرت‌انگیز. اما به نظر من باید
دانست که چرا زنی به این فکر می‌افتد آنهم زنی که
در آغاز زندگی به شوی خویش وفادار بوده است
و برای نجات این شوهر از بند پدر چه فداکاری‌ها
کرده است. ببینیم خود شاهنامه حالت سودابه را
به هنگام گرفتاری کاووس شاه به دست شاه هاماوران
چگونه توصیف می‌کند:

چو سودابه پوشیدگان را بدید
به تن جامه خسروی بردید
به مشکین کمند اندر افکند چنگ
به فندق گلان را به خون داد رنگ
بدیشان چنین گفت کین بند و نرد
ستوده ندارند مردان مرد
چرا روز جنگش نکرید بند
که جامه زره بود و تختش سمند

برای راندن دشمن از خاک مقدس وطنش راهی جنگ
می‌شود با این حال پیش از آنکه خونی به دست او
و سربازش ریخته شود چون دشمن پیشنهاد صلح
می‌کند می‌پذیرد. پس می‌بینیم که سیاوش منادی
صلح و آرامش و صفاست. اگر کاووس به سیاوش
امر می‌کند که مفاد عهدنامه صلح را زیر پای گذارد
و گروگان‌های دشمن را نزد او بفرستد تا آنها را بکشد،
سیاوش این امر غیر انسانی پدر را اطاعت نمی‌کند
و عهد نمی‌شکند و باز سیاوش به عنوان پناهنده‌ی -
که حفظ جانش واجب است - به کشور دشمن روی
می‌آورد و در آنجا نیز اعمال انسانی خود را ادامه
می‌دهد سر او را مظلومانه از بدن جدا می‌کنند
و به همین جهت نامش در زدیف شهدا ثبت می‌شود.
پس می‌بینیم که انسانی کامل از میان مردمی برمی‌خیزد
و در میان دشمنان تک‌وتنها و بی‌پشتیبان شهید می‌شود،
چنین مردی برای مردمش به اوج تقدس می‌رسد
و مرگش جانگداز و فراموش نشدنی است، و اینجاست
که پای سودابه در میان می‌آید و اتفاقاً اعمال وی
موجب می‌شود که چنین انسانی کشته شود. از این
روست که سودابه پلیدترین زن داستانهای حماسی ما
می‌گردد. در شاهنامه دختر دیگری هست که شاهزاده
عرب است. این دختر شاپور ذوالکفرا را، که قصد
حمله و تسخیر سرزمین او را دارد و خون هم‌میهنانش
را حلال می‌شمارد، در ازا، يك همخوابگی کمک
می‌کند تا به در ناگشودنی کشورش وارد شود.
نگهبانان را هست و پدر را بیهوش می‌سازد تا همبستر
او بی‌هیچ مانعی کشورش را تصرف کند و پدرش را
بکشد. آیا اعمال این دختر با عمل سودابه در نهایت
فرقی داشته است که ما عمل سودابه را زشت‌ترین کارها

سپهدار چون گیو و گودرز و طوس

بدریید دلتان ز آوای کوس
همی تخت زرین کمینگه کنید
ز پیوستگی دست کوتاه کنید
پرستندگان را سگان کرد نام
سمن پر ز خون و پر آواز کام
جندایی نخواهم ز کاووس گشت
اگرچه ورا گور باشد نهفت
چو کاووس را بند باید کشید
هرای گنه سر بیاید برید^{۲۶}

دست نمی دهد ؟

در میان زنان شاهنامه عشاق دیگری هم وجود دارند که باید آنان را عاشقان باتدبیر و کیاست نامید، معروفترین این عشاق رودابه است. این زن در عین حال که مثل زنان دیگر شاهنامه از شنیدن وصف زیبایی های زال عاشق او می شود و قصد می کند که زال را بسوی خود جلب کند، رفتارش متین و همراه با عنطق و عقل است. دختران را به بهانه گل چیدن به طرف خیمه و خرگاه زال می فرستد و به گمان خویش سعی می کند که زال را عاشق خود سازد - اگرچه زال هم از پیش با شنیدن وصف رودابه عاشق وی بوده است - زال را به سرای خویش می خواند بی آنکه هیچ کس بدان را از وی برد. با او می نشیند راز و نیاز عاشقانه می کند دست در آغوش زال می کند او را می بوسد و بدو بوسه می دهد اما از این حد نمی گذرد و در عشق و رزی خوددار است. ظاهر آ هر دو خوددار و عاقلند گرچه نسبت این خودداری را فردوسی به زال

می دهد و می گوید:
همی بوس بود و کنار و ننید

مگر شیر کو گور را نشکرید

و بهر حال از نظر رودابه و زال این عشق نباید بی فرجام بنامد. اما فرجام آن هم نباید زشت و گریه باشد. هر دو به دستور عقل می روند، رودابه از مادر چاره می خواهد و زال از پدر، و چنانکه می دانیم با چنین تدبیری عشق آنان متجر به ازدواجی قانونی

پس سودابه در آغاز زن بدسرشت و ناپاکی نبوده است و می بینیم که بعدها صاحب شخصیتی می شود که با شخصیت نخستین او کاملاً متضاد است. این تحول و دگرگونی را به نظر من موجبی نیست جز محرومیت جنسی یعنی زن جوان در کنار خویش مرد مسنی را می بیند که در مورد غریزه جنسی تازه طلب است یعنی به محض آنکه گیو و طوس دختری را می یابند و فریفتن او می برند می گوید:

شکاری چنین در خور مهتر است

و او را روانه شهبان خویش می کند. کاووس پدر ادب حماسی و همچنین در ادب اساطیری به خط دفاع مشهور بود. بارها رستم او را به کم خردی متهم می کند و در ریشه های می بینیم که کاووس مردی است بی خرد و ستیزه جوی با اهورامزدا تا آنجا که فرکیانی زو بر می گردد. قضاوت کنیم آیا زنی که در چنین محیطی زندگی می کند و نیاز جنسی دارد اگر خون کسی باشد که عاطفه اش بر عقل حکم کند چون به سیاوش با آن همه زیبایی برخورد عنان اختیار از

۲۶ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی.

چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۱، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.



می شود .

در بارهٔ تهمینه وضع کاملاً فرق می کند تهمینه هم از زنان بسیار خوشنام شاهنامه است . تهمینه دختر شاه سمنگان عاشق رستم می شود نیم شب در خوابگاه رستم را می گناید و بر بالین پهلوان می رود . ساده و صادقانه رستم را از عشق خود با خبر می سازد و باز هم با کمال سادگی بدو می گوید که شیفتهٔ برز و بالای او شده و می خواهد که از او فرزندی در کنار داشته باشد . یعنی برای نشانیدن آتش این عشق و صاحب فرزند از تخمهٔ رستم شدن بديك شب هم خوابگی با رستم قانع است . و باز هم به سادگی می گوید :

ترا ام کنون گر بخواهی مرا

نبیند همی مرغ و ماهی مرا

اما اینجا رستم است که پای از ناپردهٔ مردانگی بیرون نمی نهد و شاهزادهٔ بی را بهمانند کبیرگان بی رسم و آیین هم بستر خویش نمی کند ، و از بیرونی تهمینه هم در زمرهٔ زنان پاک شاهنامه در نمی آید . مورد دیگری از خصوصیات نفسانی زن که در داستانهای حماسی و اساطیری آشکارا دیده می شود وفاداری اوست . زنان داستانهای ما اغلب به همسر یا معشوق خویش وفادارند ، به جز چندتن از آنان که باز سودا به در پیش همه قرار می گیرد . از میان این زنان هنیزه از همه بیشتر سختی می کشد و فداکاری می کند تا بیژن را نجات دهد . هنیزه همانقدر که در عشق بازی با بیژن بی بند و بارتر و غوغایی تر از زنان دیگر است به همان اندازه هم وفادارتر و فداکارتر است . هنگامی که گرسیوز بیژن را به چاه می افکند بینیم هنیزه چه حالی دارد :

چو گرسیوز از چاه او بازگشت

هنیزه ایسا دزد انباز گشت

غریبان همی گشت برگرد نشت

چو بیک روز بویک شب برو بر گذشت

بیامد خروشان به نزدیک چاه

یکی دست را اندرو کرد راه

چو از کوه خورشید سر بر زدی

هنیزه زهر در همی نان چسبی

همی گرد کردی به روز نراز

به سوراخ چاه آوریدی فراز

به بیژن سپردی و بگریستی

بدین شور بختی همی ازبستی^{۲۷}

و چون آگاه می گردند که بازرگانی (رستم) از ایران رسیده است به امید آنکه به یاری وی ایرانیان را از حال بیژن خبر کنند ترد او می شتابد و با چشم خون فشان از رستم می خواهد که از حال ایرانیان رستم از بیم فاش شدن رازش بر او خشم می گیرد هنیزه دست از جان شسته دست از طلب بر نمی دارد :

به رستم نگه کرد و بگریست زار

ز خواری بیارید خون بر کنار

بدو گفت کای مهتر پر خرد

ز تو سرد گفتن نه اندر خورد

۲۷ - شاهنامه فردوسی . به کوشش محمد دبیرسیاقی .

سخن گر نگویی مرا نم ز پیش
 که من خود دلی دارم از درد ریش
 چنین باشد آیین ایران مگر
 که در ویش را کس نگوید خبر^{۲۸}

و بالاخره با سماجت تمام رستمرا از قضیه آگاه
 می کند و چاه بیژن را بدو می نمایاند .
 شیرین نیز از زنان وفادار است . در سر گذشت
 او هم می خوانیم که چون خسرو پرویز به دست شیرویه
 کشته می شود و شیروی از شیرین خواستگاری می کند ،
 شیرین بر دخمه خسرو می رود و کارد بر پهلویش خویش
 فرومی کند تا بمیرد و پس از خسرو پرویز مرد دیگری
 بدو دست نیابد . داستان شیرین در منظومه خسرو
 شیرین نظامی همراه شده است با عشق فرهاد . وجود
 فرهاد در این منظومه و عشق او به شیرین موجب شده
 تا گمان برند که شیرین به خسرو بی وفایی کرده است .
 لازم به توضیح است که اولاً در منظومه خسرو شیرین
 نظامی سخن از عشق فرهاد است به شیرین و در هیچ
 کجای آن حتی اشاره ای هم نشده است که شیرین
 به فرهاد گوشه چشمی دارد جز آنکه خسرو گمان
 می کرده است که شیرین فرهاد را دوست دارد و در
 مرگ فرهاد تسلیت نامه ای بدو می نویسد . ثانیاً در
 شاهنامه هنگامی که شیروی از شیرین خواستگاری
 می کند ، یکی از شکایت های شیرین آنست که شیروی
 در هنگام زنده بودن خسرو او را به ناپاکی و بی وفایی
 متهم کرده است و شیرین در همان مجلس ، بزرگان
 ملک ترا گواه می گیرد که همواره زنی پاک و درستکار
 بوده است :

تو گفستی که من بد زن و جادویم
 ز پاکسی و از راستی یکسویم
 بدو گفت شیروی بود این چنین
 ز تیزی جوانان نگیرند کین
 چنین گفت شیرین به آزادگان
 که بودند در گلشن شادگان
 که از من چه دیدی شما ازیدی
 ز تازی و کزری و تابخریدی
 بسی سال بانوی ایران بدم
 بهر کار پشت دلیران بدم
 نخستم همیشه جز از راستی
 ز من دور بد کزری و کاستی
 بسی کس به گفتار من شهر یافت
 بهر باریدی از جهان بهر یافت
 به ایران که دیدد از بنه سایه ام
 اگر سایه و تاج و پیرایه ام
 بگوید هر آن کس که دیدد و شنید
 همه کار ازین پاسخ آید پدید
 بزرگان که بودند در پیش شاه
 ز شیرین به خوبی نمودند راه
 که چون او زنی نیست اندر جهان
 چه بر آشکار و چه اندر نهان^{۲۹}

با سندی که شاهنامه بدست می دهد معلوم

- ۲۸ - شاهنامه فردوسی ، به کوشش محمد دبیرسیاقی ،
 چاپ تهران ۱۳۳۵ ، ج ۲ ، ص ۹۷۴ .
 ۲۹ - شاهنامه فردوسی ، به کوشش محمد دبیرسیاقی ،
 چاپ تهران ۱۳۳۵ ، ج ۵ ، ص ۲۵۳۸ .



به کاری مکن نیز فرمان زن
که هرگز نبینی زنی را بزن^{۳۰}

منیژه با همه فداکاریهایی که برای نجات بیژن می‌کند و با همه رنج‌هایی که در این راه متحمل می‌شود، چون زن است از نظر بیژن قابل اعتماد نیست:

بدو گفت بیژن که این کار سخت
به امید آنم که بگشاید بخت
کنون گر وفای مرا نشکنی
به سوگند با من تو پنهان کنی
بگویم ترا سر به سر داستان
چو باشی به سوگند همداستان
که گر لب بدو زنی ز بهر گردند
زنان را، زبان هم نمآند به بند^{۳۱}

و منیژه دروغ می‌خورد که روزگار خویش را برای بیژن تباہ کرده است دل و خان و عیان و ثروت مقام شاهزادگی و مهر پدر را در راه بیژن از دست داده است، اما بیژن:

پيوشد همی راز بر من چنین
تو آگه‌تری ای جهان آفرین
چشمید نیز به دختر گورنگ ازین جهت اعتماد

می‌شود که شیرین واقعاً از زنان پاک‌داستانهای حماسی است و وفاداری را تا آن درجه می‌رساند که خود را می‌کشد تا پس از خسرو و بادیگری همبستر نشود و حال آنکه فرنگیس زن سیاوش و مادر کیخسرو با همه ابهتی که در شاهنامه از خود برجای می‌گذارد و واقعاً زنی مصیبت‌کش و پاک بوده است با فریبرز برادر سیاوش ازدواج می‌کند.

خرد و دانش و رای و تدبیر و زبان‌آوری و دلاوری از خصوصیات زنان حماسی ایران است. سیندخت مادر رودابه، کنایون دختر قیصر و گردیده خواهر بهرام چوبینه همه به دانش و رای و تدبیر و سیاست معروفند. گردآفرید نه تنها زنی شجاع و جنگجوی است، بلکه خوب می‌اندیشد و بسیار هوشیار و زیرک است و از تنگناها به باری هوش سرشار خویش سلامت می‌جهد. گردیده خواهر بهرام چوبینه در عین حال که خردمند است از نعمت دلاوری و شجاعت برخوردار است و در نبرد با مردان بیروز،

یکی از نقائص بزرگی که در همه آثار حماسی ما به زن نسبت می‌دهند رازدار نبودن اوست این عیب مکرر و به مناسبت‌های گوناگون برای زن آمده است. استفندیار مادر خود کنایون را با همه عقل و درایتی که دارد از آن جهت که زن است بی‌تدبیر می‌شمارد و به رازدار نبودن منسوب می‌کند.

چنین گفت با مادر استفندیار
که نیکو زد این داستان هوشیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی
چه گویی سخن بازبایی به گوی

۳۰ - شاعنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۳، ص ۱۵۳۵.
۳۱ - شاعنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۹۷۷.

نمی‌کند و می‌گوید :

از آن راز بیرون نیارم همی
که از جان بهیمنم نیارم همی
هم از بخت ترسم که دمساز نیست
هم از تو که با زن دل راز نیست
که موبد چنین داستان زد زن
که با زن در راز هرگز هنر ۳۲

با همه این احوال زن از خود دفاع می‌کند چنانکه دختر گورنگ در پاسخ جمشید می‌گوید :

دلارام گفت ای شه نیک‌دان

نه هر زن دو دل باشد و ده زبان
همدکس بدیک خوی و یک‌خواست نیست
ده انگشت مردم به هم راست نیست ۳۳

ما نمی‌دانیم مأخذ این اعتقاد استاد نفیسی کجاست ، اما در میان ادب حماسی و اساطیری هر کجا نشانی از زن می‌بینیم بهیچ وجه این نشان چنان نیست که زن را فرمانده مطلق خانواده بنمایاند ، جز آنکه همه‌جا زن در مرحله‌ی پایین‌تر از مرد قرار داشته و به هر حال به دستور مرد بوده است ، منتهی معمولاً و به‌ویژه در میان طبقه اشراف زن مشاور شوهر بوده است و غالب یار و مددکار مرد در حل معضلات ، و به هر تقدیر تعدد زوجات خود دلیلی است بر قدرت مطلق مرد و بی‌ارادگی زن در مقابل مرد ، و از همه اینها گذشته چنین گمان می‌رفته است که زن هر چه باشد نیم مردی بیش نیست ۳۵

پیش از آنکه به هر بحثی درباره عوقبت اجتماعی زن پردازیم ، لازم است بدانیم که وظیفه اصلی زن در جامعه حماسی و اساطیری چه بوده و زن از چه نظر در اجتماع اهمیت داشته است .

۳ - مقام و موقعیت اجتماعی زن :

سعید نفیسی در مقایسه‌ی که میان تمدن آریایی و سامی برقرار می‌کند ، معتقد است که تفاوت فاحشی میان این دو تمدن در این است که در میان اقوام سامی مرد بر زن غلبه داشته و فرمانروای مطلق بوده است لیکن در میان آریاییان در مراحل اول زن فرمانده مطلق خانواده و عضو اصلی تمدن بوده است . سپس همینکه آریاییان با سامیان همسایه شدند کم‌کم زن را دست‌نشانده خود و فرمانبردار مرد کردند و به همین جهت در دوره‌های تاریخی آن برتری که زن در دوره پیش از تاریخ نسبت به مرد در تمدن آریایی داشته دیگر از میان رفته است و این تقلید از تمدن سامی است. ۳۴

۳۳ - س. نفیسی ، *تاریخ تمدن ایران* ، به اهتمام حبیب‌یغمانی ، چاپ دوم ، ص ۳۵ .

۳۴ - س. نفیسی ، *تاریخ تمدن ایران* ، به اهتمام حبیب‌یغمانی ، چاپ دوم ، ص ۳۵ .

۳۵ - سعید نفیسی ، *تاریخ اجتماعی ایران* ، چاپ دانشگاه تهران ، ج ۱ ، ص ۲۹ .

۳۶ - توهستی زن و مرد من پس‌نخست

ز من باید انداز غرمتک جست

زن ارچه دلیرست و بازور هست

همان نیم‌مردست هر چون که هست...

هنرها ز زن مرد را بیشتر

ز زن مرد بد در جهان بیشتر

کرتاب‌نامه اسدی طوسی ، تصحیح حبیب‌یغمانی ،

ص ۲۹ - ۳۰ .



«نخستین گله شکوه کند ارت نیک بزرگوار
از زنی که فرزند تراید، به منزل او داخل شو،
و در بستر او میسای باشما چه کار کنم؟ به آسمان بالا
روم، به زمین فرو روم؟»^{۳۷}

شاهنامه محاسن زن را در سه چیز می داند یکی
ازین سه چیز زانین پسر است.^{۳۸}

ازین اصل کسه بگذریم برای شناخت مقام
و موقعیت زن در جامعه حماسی و اساطیری ضرورت
دارد که به تحلیل مقام وی در خانواده و اجتماع
بپردازیم.

۱ - مقام زن در خانواده

زن طبیعه در خانواده، وظیفه همسر را به عهده
دارد و با دختر آن خانواده است. و این هر دو در میان
خانواده هم صاحب حقوقی هستند، و هم نسبت به
سایر افراد خانواده وظایفی دارند که باید انجام
دهند. اما این وظایف و آن حقوق در طبقات مختلف
خانواده فرق می کند، اگر چه وظیفه اصلی زن در میان
همه طبقات چنانکه گفتیم زانین است و پروردن کودک

۳۶ - در ارت پست، کرده ۱۰، فقره ۵۴ «ارت»،
مرد سترون را، مثل زن پاشه و کودک نابالغ و دخترانی که
شوهر اختیار نکرده اند، از دست یافتن «آمی زور» محروم
می کند.

۳۷ - گمرازش پورداود، چاپ دوم تهران
۱۳۴۷، ص ۱۹۹.

۳۸ - دگر آنکه فرخ پسر زاید اوی
ز شوی خسته بیفراید اوی

شاهنامه، بدکوش محمد دبیرسیاقی، ج ۵،

از مندرجات آثار حماسی و اساطیری چنین
برمی آید که وظیفه اصلی زن در جامعه، فرزند زانین
است و سایر امور تابع این وظیفه قرار می گیرد.
درست است که مرد نیز عامل دیگر تولید نسل است،
اما در مندرجات آثار حماسی کمتر می بینیم که از عقیم
بودن مرد سخن رود - جز آنکه در ادبیات مزدیسنا
به مرد عقیم هم اشاره شده است^{۳۶} - بلکه این زن است
که اگر از همسر خویش صاحب فرزند نمی شد
به نازی می گریخت و همین عیب کافی بود که
شوهر او را رها کند.

قبلاً هم اشاره شد که اغلب زنانی که در جامعه
حماسی ایران زندگی می کنند عامل زانین فرزند
هستند که به هر حال یا پهلوانی از پهلوانان این آثار
می شوند و یا شاهزاده ای که بتواند تخت پادشاهی را
صاحب شود، یا یار و مددکار شاهنشاه و ملت ایران
باشد. چنانکه در سرگذشت رودابه، تهمینه، مادر
سیاوش و جز آنان می بینیم که پس از به وجود آمدن
و به مر رسیدن فرزند دیگر نامی از آسمان شنیده
نمی شود. مگر آنکه رویدادی مثل مرگ موجب
گردد که سخنی از این زن به عنوان مادر یا عیب
به میان آید.

اوستا نیز تأکیدی دارد بر اینکه صفت کلی
و اساسی زن زانین فرزند خوب و پرورش آنهاست،
چنانکه آنهاست که در حقیقت ایزد نگاهبان آب است
یکی از خصوصیاتش این است که شیشه زنان را برای
زایش پاک کند. در «ارت پست» چنین می آید که ایزد
«ارت» از زنی که فرزند نیاورد، یا از زنی که بچه
سقط کند گله مند است و این ایزد هم خوابگی با چنین
زنی را نپسند می کند:

تا به سن رشد برسد.

در آثار حماسی با آنکه به همه طبقاتی که در تاریخ اجتماعی ایران می آیند اشاره شده است، با این حال بنا بر سرشت خاص ادبیات حماسی، بیشتر با زندگی شاهان و شاهزادگان و پهلوانان که خود جزو طبقه مرفه جامعه هستند بازمی خوریم. و گاه در شاهنامه به خصوص آن قسمت که به وقایع تاریخی نزدیک شده است یعنی دوره ساسانیان تا حمله اعراب، سخن از طبقات پیشه‌ور و کشاورز به میان می آید.

بنابر این اطلاع ما درباره موقعیت و مقام زن در جامعه، از طریق آثار حماسی، هر چه باشد متعلق به خانواده اشراف، شاهزادگان و پهلوانان است، مگر آنکه در شاهنامه از قسمت حماسی و پهلوانی بگذریم و به قسمت تاریخی آن بپردازیم. با تمام این احوال در همان قسمت حماسی شاهنامه به زنانی برخورد می کنیم که نقش دایه، یا زنان خدمتکار و بنده را به عهده دارند و از رفتار و گفتار این طبقه و نیز شیوه رفتار مخدومشان با آنان جسته گریخته از پیش اجتماعی آنان را می توان دریافت.

در جامعه حماسی ایران مثل جوامع واقعی ایران پیش از اسلام مرد به تناسب ثروت خود می توانسته است صاحب چند همسر باشد اما از میان همسران وی تنها یکی عقدی و همسر رسمی مرد محسوب می شده و بقیه عنوان کنیز داشتند.

مالک شدن کنیز در میان ایرانیان قدیم مرادف بوده است با اجازه همخواهی با وی و صاحب فرزند شدن از وی بی آنکه هیچیک از حقوقی را که همسر رسمی به عهده شوهر دارد داشته باشد. در اسلام هم همین قاعده مجری بوده است. کنیزگان معمولاً

یا خریداری می شدند و یا از سرای جنگی بودند که به دستگاه شاهان، شاهزادگان و سران لشکر وارد می شدند، حتی اگر دختری بی سرپرست یافته می شد به عنوان کنیز به حر مسرا راه می یافت و جزو پرستندگان و سیله بی برای رفع نیاز جنسی مرد می گردید، چنانکه مادر سیاوش با آنکه خود از خانواده شاهان توران بود بدین صورت وارد حر مسرای کیکاویوس شد. به جز سیاوش که شاید از آن جهت که از دو سوی شاهزاده بود و در هر حال نژادش از مادر و پدر به فریدون می رسیده است، فر شاهی داشت و مورد احترام و علاقه مردم بود، بقیه شاهزادگان اگر از جناب مادر کنیز زاده بودند اصل شمرده نمی شدند، چنانکه در شاهنامه از زبان انوشیروان می آید که:

پرستار زاده نیاید به کار

اگر چند باشد پدر شهریار

اگر گوهر تن بود با نژاد

و نیز از قول اسکندر چنین می آورد که:

فرز پادشا

فرزید مگر مردم پارسا

دلاری و پاری و با ناز و شرم

سخن گفتن خوب آوای نرم^{۳۹}

گروه دیگری که به عنوان کنیز و نه زن عقدی

۳۹ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی،

چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۵، ص ۲۱۰۶.

۴۰ - شاهنامه فردوسی، ج ۵، ص ۱۵۹۳.



بدین نیکویی نیز درویش نیست
 به گفتن مرا رای کم؟ بیش نیست
 اگر پشمی گوهر ماهیار
 فنون آید از بندر شهریار^{۴۲}

اما همسر رسمی و عقدی مرد از میان طبقه‌یی
 که مساوی با طبقهٔ مرد بود انتخاب می‌شد. شوهر
 رسماً از خواستگاری می‌کرد و به‌آیین زمان باوی
 پیوند زناشویی می‌بست. ظاهراً رعایت این مقررات
 الزامی بود و با دست‌کم عدم رعایتش به ارزش
 و اعتبار خانواده‌گی طرفین لطمه می‌زد و اگر یکی
 از طرفین از این رسم سر باز می‌زد، طرف دیگر رعایت
 آنرا الزامی می‌دانست. چنانکه تهمینه از شدت عشق
 به رسم نیم شب به‌بالین وی آمد و تمنا می‌داشت که
 بی‌توجه به‌آیین و رسم در آغوش رسم افتد، لیکن
 رسم همان شب به‌دنبال موبد فرستاد و در حضور پدر
 تهمینه رسماً باوی ازدواج کرد.^{۴۳} باین حال بعضی
 از دختران با تمام عشقی که به‌مردی داشته‌اند، تعلق
 خود را به‌مردی که به‌ر رعایت رسم و آیین می‌دانستند،
 چنانکه دختر گورنگ باجمشید شرط می‌کند
 و می‌گوید:

در حرمسرای شاهان و بزرگان رام می‌یافتند دختران
 طبقهٔ عادی اجتماع بودند، چنین می‌نمایند که
 پیشه‌وران و کشاورزان دختران خویش را به‌رایگان
 و با کمال میل به‌بزرگان و اشراف می‌سپردند. بنا
 به‌نقل شاهنامهٔ فردوسی، بهرام گور به‌هرجاکه
 می‌رفت و دختر زیبایی را در میان طبقات پایین اجتماع
 می‌دید او را از پدرش می‌خواست و پدر دختر یا دختران
 خویش را به‌وی واگذار می‌کرد. گاه می‌بینیم که
 پدر دختر به‌سبب آنکه هیچ‌نداشت تا به‌عنوان جهیز
 به‌دخترش دهد از دادن دختر روی گردان بود چنانکه
 مرد آسیابان:

بر او پیر مرد آفرین کرد و گفت
 که این دختران مرا نیست جفت
 رسیده بدین سال و دوشیزه‌اند
 به‌دوشیزگی نیز پاکیزه‌اند
 ولیکن ندارند بهره ز چیز
 ز زر و ز سیم و زهر گونه نیز
 بدو گفت بهرام کاین هر چهار
 به‌من ده و زین بیش دختر مدار
 چنین داد پاسخ و را پیر مرد
 گرین در که گفتی سوارا مگرد

نه جامعه است ما را نه بوم و نه بر
 نه سیم و سرای و نه گاو و نه خر^{۴۴}

و به‌عکس چون دختر ماهیار گوهر فروش را طلب
 می‌کند پدر دختر به‌ثروت زیاد خود بهرام را نوید
 می‌دهد و چون فروشنده‌یی به‌توصیف دختر می‌پردازد:

نگه کن به‌دل تا پسند تو هست
 ازو آگهی بهتر است از نشست

۴۱ - شاهنامهٔ فردوسی، به‌گوش محمد دبیرسیاقی.

۴۲ - شاهنامهٔ فردوسی، به‌گوش محمد دبیرسیاقی.

جانب تهران ۱۳۳۵، ج ۴، ص ۱۸۶۲.

جانب تهران ۱۳۳۵، ج ۴، ص ۱۸۸۷.

جانب تهران ۱۳۳۵، ج ۴، ص ۱۸۸۷.

۴۳ - دربارهٔ مراسم دیگر ازدواج بحث نمی‌کنیم چه

از قرار معلوم مقاله‌یی در این زمینه در همین شماره به‌جانب
 خواهد رسید.

را بکشد^{۴۸} یا رها کند. چنانکه پس از گذشتن سیاوش از آتش و معلوم شدن کار سودابه کیکاوس بر تخت می‌نشیند و سودابه را نزد خود می‌خواند و بدو می‌گوید که:

۴۴ - کرشاسب نامهٔ اسدی طوسی، به اهتمام حبیب‌یغمائی، چاپ دوم، ص ۳۳ - در به جای آوردن این آیین ممکن بود که غیر از زن و شوهر دیگری حضور نداشته باشد چنانکه چشید و دختر گورنگ به حضور دیگران آیین ازدواج خویش را به جای آوردند (این امر در اسلام هم ظاهراً جایز است).

بدین کار ما گفت بزبان گوا
چنین پاک جاهای فرما بروا
همین تار و روشن شتابندگان
همین جرخ پیمای تابندگان
بستری به پیمان و سوگند خویش
گرفتند ز دل حفت و پیوند خویش
کرشاسب نامه ص ۳۶

۴۵ - ارداویرافنامه، ترجمهٔ کتر عقیقی به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج ۱، ص ۶۶۶ -
۴۶ - آقای مرتضی راوندی در تاریخ اجتماعی ایران

نقل می‌کند که تربیت ملل به عهدهٔ مادر بود است و در صورت نیاز به دستنویس پدر خواهر طفل تربیت و پرورش وی را به عهده می‌گرفت (ج ۱) در یانوکسب نامه هم می‌خوانیم که رسم تربیت و تعلیم فرامرز را به بانو گسب سرد (بانو گسب نامه، نسخهٔ عکسی از روی نسخهٔ متعلق به کتابخانهٔ دانشگاه آکسفورد به نشانی:

Shelf. Mark. MS. Pers. ic. 26.

۴۷ - رجوع کنید به شاهنامهٔ داستان زال و رودابه و اقداماتی که سیندخت برای رفع مشکلاتی که به سبب عشق زال و رودابه پیش آمده، کرده است.

۴۸ - ر - ک تاریخ اجتماعی ایران تألیف مرتضی راوندی، ج ۱، ص ۸۸.

تسرا ام‌کنون گسر پذیری مرا
بر آیین بدجفت گیری مسرا^{۴۹}

این نکته مسلم است که اهمیت اجتماعی زن در درجهٔ اول آن بوده است که برای شوهرش همسر خوب و وفاداری باشد، به شوهر خیانت نکند، بی‌احترامی نکند، سخن درشت بدو نگوید و موجبات آزارش خاطرش را فراهم آورد.

در کتاب «داستان مینوک خرت» دربارهٔ زن نیک چنین می‌آید که:

«بهترین آرامش، زن نیک خوب طبیعت است، از زنان آن بدتر که با او به آرامش نشاید زیست»^{۴۵}
و از آن پس که صاحب فرزند شد عنوان و احترام مقام مادری بر عنوان سابقش افزوده می‌شود و طبعاً وظیفه‌اش خطیرتر می‌گردد زیرا باید فرزند خویش را تاهنگامی که قابلیت سپردن به معلم و مربی می‌یابد تحت نظر خود پرورش دهد. نمونهٔ چنین مادران وظیفه‌شناس و دانا و هوشیار در شاهنامه فراوان است که از جملهٔ آنان باید از رودابه، تهمینه، کتابون و بویره فرنگیس نام برد.^{۴۶}

بانوی خانه که وظیفهٔ مادری را نیز به عهده دارد به عنوان مدیر خانه از یک سو سرپرست فرزندان خویش است از سویی برای آرامش خاطر شوی کوشش می‌کند و از یک سو به کار امر و نهی خدمه می‌پردازد و از جهتی در حل مشکلات خانوادگی باشوهر خود همکاری می‌کند و غالباً در تدبیر کارهای خارج از خانه خود را موظف می‌داند که به بیماری شوهر خویش برخیزد.^{۴۷}

خیانت زن به سویی پلیدترین کار بود و چنین زنی در اجتماع مطرود بود و شوهر حق داشت که او



باپردگیان و پوشیدم رویان نشست و برخواست شکند در
حرم این دوشیزگان جز محارم خانواده و آنکه مورد
اعتماد پدر است هیچ کس حق ندارد وارد شود. در
حرم سرا به روی آنان قفل شده و کلید آن نزد پدرشان
محفوظ است. داستان خواستگاری انوشیروان از
دختر خاقان چین در شاهنامه فردوسی مؤید این
مطلب است:

چو آن نامه برخواند خاقان چین
ز پیمان بخیندید و از به گزین
کلید شستان بدو داد و گفت
برو تا کرا بینی اندر نهفت
بر ستنده با او بیامد چهار
که خاقان بدیشان بدی استواز
چو مهران ستاد آن سخنها شنید
بیاورد با استواران کلید
در خانه بگشاد و اندر شدند
پرستندگان داستانها زند^{۴۳}

چه بازی نمودی به فرجام کار
که بر جان فرزند من زینهار
بخوردی و در آتش انداختی
بر اینگونه بر چادویی ساختی
نیاید ترا پوزش اکنون بکار
بپرداز جای و بر آرای کار
نشاید که باشی تو اندر زمین
جز آویختن نیست پادشاه این^{۴۹}

در داستان ویس و رامین هم همین خشم و فکر
کشتن ویس چندباری برای شاه مؤبد پیش آمد اما
کاووس و شاه مؤبد از عشقی که به زنان خود داشته اند
هیچیک در این باره اقدامی نمی کنند. ویس زندانی
هم می گردد اما کشته نمی شود.
ایزد اربت هم از زنانی که فرزند از مرد بیگانه
به وجود آورند و به شوهر خویش این فرزند را منسوب
کنند شکایت می کند و آنان را نفرین می نماید.^{۵۰}

زن هم حق طلاق گرفتن و جدایش از شوهر را
داشته است اما بدان شرط که خود زنی شریف و از شوی
ناراضی باشد. لیکن زن اگر نازا، منتهم به جادوگری
و فساد اخلاق بود و یا ایام قاعدگی را از شوهر پنهان
می کرد شوهر حق طلاق گفتن او را داشت.^{۵۱}

دوشیزگان از نظر اوستا نازمانی که شوهر
نکرده و به مرد نرسیده اند در ردیف مردان سترون
و زنان نازا و یا تمسه قرار دارند. چنانکه ایزد دارت
آنان را از خیر و برکت خویش محروم می کند
و می گوید که از «آب زوری» که نذر این ایزد نمی شود
بدان چیز نمی رسد.^{۵۲} از نظر آثار حماسی دوشیزگان
برعکس پسران باید در حرم سرا مخفی باشند و جز

۴۹ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی،
چاپ ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۴۹۰.
۵۰ - پیشها، گزارش یوردادو، ج ۲، ص ۱۹۹،
فقره ۵۷.
۵۱ - مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱،
ص ۵۸۸.
۵۲ - پیشها، گزارش یوردادو، ج ۲، ص ۱۹۷،
فقره ۵۴.
۵۳ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی،
چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۵، ص ۲۱۰۷.

دختران حق ایضا در تباط عشقی با هیچ مردی نداشتند و اگر چنین می شد رسوایی به بار می آمد و به بیرون راندن دختر از خانه یا کشتن وی می انجامید. چنانکه در داستان بیژن و منیژه ، افراسیاب پس از آگاهی از کار منیژه او را شکنجه می کند و از خانه می راند :

و در چند جای شاهنامه فردوسی نیز بیزاری از داشتن دختر از زبان پدرانشان بازگو شده است :
چنین داد پاسخ که دختر مباد
که از پرده عیب آورد برتران^{۵۴}
و نیز
بداختر کسی دان که دخترش نیست
چو دختر بود روشن اخترش نیست

وز آنجا به دیوان آن دخترش

بیاورد گریوز آن لشکرش

همه گنج او را به تاراج داد

ازین بدمه بستند بدان تاج داد

منیژه بیامد بیک چادرا

برهنه دو پای و گشاده سرا

کشیدش دوان تا بدان چاهار

دو دیده پر از خون ورخ چون بهار

بدو گفت اینک ترا خان و مان

زواری برین بسته تا جاودان^{۵۵}

همچنین

کرا از پس پرده دختر بود

اگر تاج دارد بد اختر بود

المنته این بدگویی و اظهار نفرت وقتی بر زبان

بدر می آمد که دختر پای از دامن عفت بیرون می کشید.

درباره زنان هم اگر نابارایی می شدند با خطایی از

آنان سر می زد به همین کیفیت اظهار نفرت و بیزاری

می شد :

چو این داستان سر به سر بشنوی

به آید ترا گر به زن نگروی

به گیتی به جز بیارسانا زنجوی

زن بدگوش خواری آرد سروی

جهان پاک ازین هر دو ناپاک به^{۵۶}

و همین امر موجب می شده است که اغلب پدران در چنین موقعیتی دختران خویش را تفریح کنند و از داشتن وی اظهار شرمساری و ننگ نمایند. گورنگ شاه وقتی خبر می شود که دخترش با جمشید رابطه یافته است خشمگین می شود و در همان حالت می گوید :

چنین گفت دانا که دختر مباد

چو باشد به جز خاکش افسر مباد

به نزد پدر دختر از چند دوست

بتر دشمن و مهترین ننگش اوست^{۵۷}

- ۵۴ - شاهنامه فردوسی، بدگوش محمد دبیرسیاقی، چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۹۴۹ .
۵۵ - کرشاسنامه اندی طوسی، به اهتمام حبیب یسائی، چاپ دوم، ص ۳۹ .
۵۶ - شاهنامه فردوسی، بدگوش محمد دبیرسیاقی، چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۳، ص ۱۲۸۲ .
۵۷ - شاهنامه فردوسی، بدگوش محمد دبیرسیاقی، چاپ تهران ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۴۸۷ .



و یا :

کسی گاو بود مهتر انجمن
کفن بهتر او را ز فرمان زن
سیاوش زگفتار زن شد به باد
خجسته زنی گاو ز مادر نژاد

۴ - مقام زن در جامعه

یا

دل زن همان دیورا هست جای
زگفتار باشند جوینده رای

و چون پدر حق داشت که دختر خود را با شرایطی که خود تعیین می کرد به میل خویش و بی توجه به تمایل دختر شوهر دهد، اگر دختر مردی را که دوست داشت برخلاف رای پدر انتخاب می کرد از مزایای خانوادگی محروم می شد چنانکه قیصر روم کتابیون را از خانه راند و از ثروت خویش محروم ساخت.

چو بشنید قیصر بر آن بر نهاد
که دخت گرامی به گشتاسب داد

بسی گفت با او برو همچنین
نیایی ز من گنج و تاج و نگین^{۵۸}

و گاه می بینیم که پدر بر دختر بی گناه خویش خشم می گیرد، او را به سبب خطایی فلجیز می زند و قصد کشتنش می کند. مادر سیاوش به چنین عذایی دچار بوده است.

چنین داد پاسخ که ما را پدر
بزد دوش و بگذاشتم بوم و بر

شب تیره هست آمد از بزم سوز
همان چون مرا دید جوشان ز دور

یکی تیغ زهر آبگون برکشید
همی خواست از تن سرم را برید

گریزان درین بیشه جستم بنام

رسیدستم این لحظه ایدر ز راه^{۵۹}

با تمام این احوال اگر از چند مورد که آن هم زن یا دختر خطایی متکرر مرتکب شده اند بگذریم زن پاک و پارسا در جامعه حماسی و اساطیری مورد احترام همگان بوده است،^{۶۰} و از همه مزایای اجتماعی می توانسته است برخوردار شود. زنان طبقه پیشهور و کشاورزان آزادی کامل داشتند، در حر مسرانمی زیستند، چادر پسر نمی کردند، دوش بدوش مردان خویش کار می کردند و با مردم آزادانه معاشرت داشتند.

۵۸ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی،

جانب تهران ۱۳۳۵، ج ۳، ص ۱۳۸۴.

۵۹ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی،

جانب تهران ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۴۶۵ - ۴۶۴.

۶۰ - گرچه در داستان سیاوش از زبان سیاوش خطاب

به گاووس می آید که :

چه آموزم اندر شستان شاه

به دانش زبان کنی نمایند راه

با اینحال نمی توان بر این پاک مورد تکیه کرد و نظر جامعه را نسبت به زن چنین دانست زیرا این موردی است استثنائی در شاهنامه و متکی است بر بیم سیاوش از رفتن به شستان و بدنامی احتمالی که ملاقات او با سوادابه بهایز خواهد آورد چه در چند بیت بالاتر سیاوش در ذهن خویش این پیش داوری را می کند و می گوید:

که گرمم شوم در شستان اوی

ز سوادابه بایم بی گفتگوی

زنان طبقه اشراف ازین آزادی برخوردار نبودند به ویژه دخترانشان که تا به شوهر نمی رفتند کاملاً پوشیده و از رفت آمد در میان مردان محروم بودند، که گاه سری از تریچه بیرون می کردند و احیاناً مردی را بدچشم می دیدند و چه بسیار که بایک دیدار عاشق آن مرد می شدند و یا به دیدن خواب اکتفا می کردند و عاشق کسی می شدند که در خواب دیده بودند، یا چون بادیگر دختران عزم تفریح می کردند و در باغ یا بیشه می جمع می شدند، اغلب مردی رهگذر را که از آنجا می گذشت می دیدند او را با وساطت دایه به تاز خویش می خواندند و از وجودش متمتع می شدند، همین مورد ممکن بود بر اثر توصیف اتفاق افتد یعنی با شنیدن زیبایی یک مرد جوان بدو عاشق می شدند و برای دست یافتن بروی اقدام می کردند. رودابه این چنین عاشق زال شد و تهمینه هم به رستم گفت:

به کردار افسانه از هر کسی

شنیدم همی داستانت بشمی

کداز دیو و شیر و پلنگ و نهنگ

تترسی و هستی چنین تیز جنگ

شب تیره تنها به توران شوی

بگردی در آن مرز و هم تغوی

به تنها یکی گوز بریان کنی

هوا را به شمبیر گریان کنی

ببند دل شیر و چرم پلنگ

هر آنکه که گرز تو بیند به جنگ

چنین داستانها شنیدم ز تو

بسی لب بدندان گزیدم ز تو

بجستم همی کنت و یال و برت
 بدین شهر کرد ایزد آبشخورت
 ترا ام کنون گر بخواهی مرا
 نبیند همی مرغ و ماهی مرا
 یکی آنکه بر تو چنین گشته ام
 خرد را ز بهر هوی گشته ام . . . ۶۱

زنان شاهان و بزرگان و شاهزادگان از دختران آزادتر بودند به دربار می آمدند یا درباریان و شاه سخن می گفتند در مجالس رایزنی آنان شرکت می کردند. مقام ملکه کمتر از مقام شاه نبوده،^{۶۲} ملکه زنی با کفایت و دانا و خوش سخن بود در سخن گفتن و نامه نوشتن و رتق و فتق امور از مردان چیزی کم نداشت.^{۶۳}

زن حق داشت که بر تخت شاهنشاهی تکیه زند به شرط آنکه از فرکیانی برخوردار و مادرش از تخمه شاهان باشد، چنانکه همای دختر بهمن به سلطنت رسید. تاریخ هم اشاره به پادشاهی زنان آخردوره ساسانی می کند. لیکن کنیز به چنین مقامی نمی رسید نه شاه می شد و نه ملکه حتی اگر این کنیز در دیار خود از مردمان ثروتمند و اصیل بوده باشد.

۶۱ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی،

جانب تهران ۱۳۳۵، ج ۱، ص ۳۸۹.

۶۲ - مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱،

ص ۵۸۹.

۶۳ - زک: شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی،

جانب تهران ۱۳۳۵، ج ۴، ص ۱۵۹۳ یا سخ نامه دلارای زن

دارا به اسکندر.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران